



اشعار و مرثیه های مادر حضرت عباس(ع) به روایت شهید مطهری

سخنان استاد شهید مرتضی مطهری در کتاب «مجموعه آثار»، جلد 17، درباره حضرت ام البنین

اشعار و مرثیه های مادر حضرت عباس(ع) به روایت شهید مطهری

سخنان استاد شهید مرتضی مطهری در کتاب «مجموعه آثار»، جلد 17، درباره حضرت ام البنین

171#؛ امام صادق علیه السلام فرمود: «رحم الله عمی العباس لقد اثر و ابلی بلاء حسنا...» [ابصار العین، ص 26]. خدا رحمت کند عموی ما عباس را، عجب نیکو امتحان داد، ایثار کرد و حداکثر آزمایش را انجام داد. برای عموی ما عباس مقامی در نزد خداوند است که تمام شهیدان غبطه مقام او را می برند. (اینقدر جوانمردی، اینقدر خلوص نیت، اینقدر فداکاری! ما تنها از ناحیه پیکر عمل نگاه می کنیم، به روح عمل نگاه نمی کنیم تا ببینیم چقدر اهمیت دارد.

شب عاشورا است. عباس در خدمت ابا عبد الله علیه السلام نشسته است. در همان وقت یکی از سران دشمن می آید، فریاد می زند: عباس بن علی و برادرانش را بگویید بیایند. عباس می شنود ولی مثل اینکه ابا ندیده است، اعتنا نمی کند. آنچنان در حضور حسین بن علی مؤدب است که آقا به او فرمود: جوابش را بده هر چند فاسق است. می آید می بیند شمر بن ذی الجوشن است. شمر روی یک علاقه خویشاوندی دور که از طرف مادر عباس دارد و هر دو از یک قبیله اند، وقتی که از کوفه آمده است به خیال خودش امان نامه ای برای ابا الفضل و برادران مادری او آورده است. به خیال خودش خدمتی کرده است. تا حرف خودش را گفت، عباس علیه السلام پرخاش مردانه ای به او کرد، فرمود: خدا تو را و آن کسی که این امان نامه را به دست تو داده است لعنت کند. تو مرا چه شناخته ای؟ درباره من چه فکر کرده ای؟ تو خیال کرده ای من آدمی هستم که برای حفظ جان خودم، امامم، برادرم حسین بن علی علیه السلام را اینجا بگذارم و بیایم دنبال تو؟ آن دامن که ما در آن بزرگ شده ایم و آن پستانی که از آن شیر خورده ایم، این طور ما را تربیت نکرده است.

جناب ام البنین، همسر علی علیه السلام، چهار پسر از علی دارد. مورخین نوشته اند علی علیه السلام مخصوصا به برادرش عقیل توصیه می کند که زنی برای من انتخاب کن که «ولدتها الفحولة» از شجاعان زاده شده باشد، از شجاعان ارث برده باشد. 171#؛ تلند لی ولدا شجاعا» می خواهم از او فرزند شجاع به دنیا بیاید. (البته در متن تاریخ ندارد که علی علیه السلام گفته باشد هدف و منظور من چیست، اما آنها که به روشن بینی علی معترف و مؤمن اند می گویند علی آن آخر کار را پیش بینی می کرد.) عقیل، ام البنین را انتخاب می کند. به آقا عرض می کند که این زن از نوع همان زنی است که تو می خواهی. چهار پسر که ارشدشان وجود مقدس ابا الفضل العباس است، از این زن به دنیا می آیند، هر چهار پسر در کربلا در رکاب ابا عبد الله حرکت می کنند و شهید می شوند. وقتی که نوبت بنی هاشم رسید، ابا الفضل که برادر ارشد بود به برادرانش گفت: برادرانم! من دلم می خواهد شما قبل از من به میدان بروید، چون می خواهم اجر شهادت برادر را ادراک کرده باشم. گفتند: هر چه تو امر کنی. هر سه نفر شهید شدند، بعد ابا الفضل قیام کرد.

این زن بزرگوار (ام البنین) که تا آن وقت زنده بود ولی در کربلا نبود، شهادت چهار پسر رشید خود را درک کرد و در سوگ آنها نشست. در مدینه برایش خبر آمد که چهار پسر تو در خدمت حسین بن علی علیه السلام شهید شدند. برای این پسرها ندبه و گریه می کرد. گاهی سر راه عراق و گاهی در بقیع می نشست و ندبه های جانسوزی می کرد. زنها هم دور او جمع می شدند. مروان حکم که حاکم مدینه بود، با آن همه دشمنی و قساوت گاهی به آنجا می آمد و می ایستاد و می گریست. از جمله ندبه هایش این است:

لا تدعونی ویک ام البنین / تذکیرینی بلیوث العرین / کانت بنون لی ادعی بهم / و الیوم اصیحت و لا من بنین
ای زنان! من از شما یک تقاضا دارم و آن این است که بعد از این مرا با لقب ام البنین نخوانید (چون ام البنین یعنی مادر پسران، مادر شیر پسران)، دیگر مرا به این اسم نخوانید. وقتی شما مرا به این اسم می خوانید، به یاد فرزندان شجاعم می افتم و دلم آتش می گیرد. زمانی من ام البنین بودم ولی اکنون ام البنین و مادر پسران نیستم.

مرثیه ای دارد راجع به خصوص ابا الفضل العباس:

یا من رای العباس کر علی جماهیر النقد / و وراه من ابناء حیدر کل لیث ذی لبد / انبتت ان ابنی اصیب براسه مقطوع ید / ویلی علی شبلی امال براسه ضرب العمد / لو کان سیفک فی یدیک لما دنی منه احد

می گوید: ای چشمی که در کربلا بودی و آن منظره ای که عباس من، شیر بچه من، حمله می کرد می دیدی و دیده ای! ای مردمی که آنجا حاضر بوده اید! برای من داستانی نقل کرده اند، نمی دانم این داستان راست است یا نه. یک خبر خیلی جانگداز به من داده اند،

نمی دانم راست است یا نه. به من گفته اند که اولاً دستهای پسرت بریده شد، بعد در حالی که فرزند تو دست در بدن نداشت یک مرد لعین ناکس آمد و عمودی آهنین بر فرق او زد. وای بر من که می گویند بر سر شیر بچه ام عمود آهنین فرود آمد. بعد می گوید: عباس جانم! فرزند عزیزم! من خودم می دانم که اگر دست در بدن داشتی هیچ کس جرات نزدیک شدن به تو را نمی کرد. لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و صلی الله علی محمد و آله الطاهیین.»